

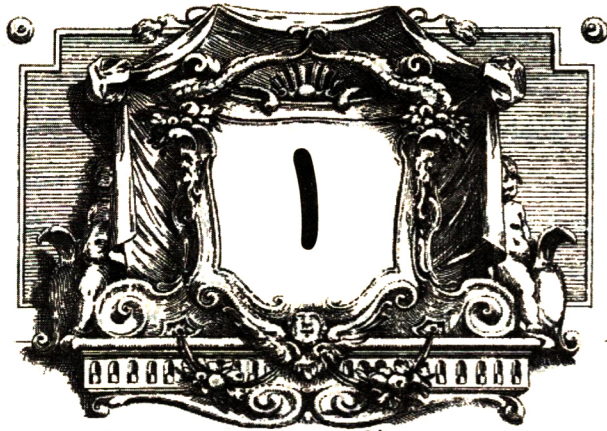


مدرسه‌ی خوب‌ها و بد‌ها کجاست؟
تو جنگل قدیمی قصه‌هاست

دو برج داره شیشه دو تا کله
برج خوب از برج بدی‌ها سواست

بمی‌تویی فرار کنی از اوجها
حایی عجیب و حیلی پرماحراست

فقط توی قصه‌های پریان!
راه فراری هست اگر، همون جاست



سوفی آرزویی می‌کند

اگر بهترین دوست‌تان در گذشته برای کشتن شما تلاش کرده باشد، از آن به بعد همیشه دلشوره دارید
ولی وقتی آگاتا به سوفی و تندیس‌های طلایی‌اش که بالای میدان نصب شده بود و ریر نور لکه‌مانند آفتاب برق می‌زد، نگاه کرد، دلواپسی‌اش را فرو حورد
به خاطر رایحه‌ی میحک‌های صدپیر روی لباس صورتی‌اش عطسه کرد و گفت «آحه چه دلیلی داره موسیقی هم احرا بشه»

سوفی به پسری که کله‌ی گچی سگی دریده‌حو را با رحمت روی سرش نگه داشته بود، با تشر گفت «لباس‌هاتون نباید عرقی بشه ها!» و در این حین دختری که با طباب به آن پسر بسته شده بود و کله‌ی سگی دیگر را به راحتی روی سرش گذاشته بود، پایش پیچ حورد چشم سوفی به دو پسر نا



قلی تمام پسرها را وراندار کرد «شک ندارم صدای یکی‌شون عوص شده، مگه نه؟ مطمئنم یکی‌شون می‌تونه نقش تدروس رو باری کنه، شاهزاده‌ای که خوش‌تیپ‌ترین و حداب‌ترین مرد روی»

رگشت و چشمش به رادلی مو قرمر نا آن ددان‌های گراری‌اش افتاد که شلوارک تنگی پوشیده و سیه‌اش را حلو داده بود سوفی دیگر لام تا کام حرفی برد و برچسب اسم هورت را روی او چسباند

آگاتا حین تماشای دو دختر موقع کشیدن پارچه‌ای کرباسی از روی یک ناحه‌ی لبط‌فروشی با بیست لامپ نئون که چهره‌ی سوفی روی آن‌ها چاپ شده و دورتادور ناحه نصب شده بود، گفت «همچین کوچیک هم به نظر نمی‌آد ها درصم ناسلیقه هم بیس»

سوفی سر دو پسری که از طباب‌ها آویران بودند، داد کشید «لامپ‌ها!»

آگاتا به خاطر تشعشع کورکننده، رویش را برگرداند و چرخید از بین انگشت‌هایش به پرده‌ی محملی پشت سرشان ریرچشمی نگاه کرد هراران لامپ داع که نور سفید می‌تاباندد، روی آن پرده نصب شده بود و این کلمات را نشان می‌داد

نمایش طلسم‌ها! موریکال

ستاره‌ی نمایش، نویسنده، کارگردان و تهیه‌کننده: سوفی

برچسب چادیک و راوان افتاد که لباس‌های‌شان را عوص می‌کردند «درصم، مدرسه‌هاتون رو هم عوص نمی‌کین!»
راوان گله کرد «ولی من می‌حوام یه اندی ناشم!» و ردای سیاه کوتاه و رشتش را محکم کشید
تریکس نا چنگش کلاه‌گیس بورش را محکم گرفت و بق رد «کلاه‌گیسم می‌حاره»

پسری که نقاب بقره‌ای و براق مدیر مدرسه را روی صورتش رده بود، نالید «نا این قیافه‌ام مامانم مو نمی‌شاسه»
سوفی حین چسباندن برچسب اسم دات روی دختر آهنگر، عرید «در مورد نقش‌هاتون هم اخم و تخم نمی‌کنین!» سپس دو بستنی یخی شکلاتی در دست‌های او چپاند
«تا هفته‌ی آینده باید بیست پوید دربیاری»

آگاتا گفت «گفتی قرار

بیست حیلی دنگ‌وفنگ داشته باشه» و به پسری که نالای بردن حین نقاشی کردن دو چشم سر آشنا روی سایبان سیار بزرگ سالی نمایش تلوتلو می‌حورد، نگاه کرد «یه مراسم کوچیک و ناسلیقه که برای حش سالپانه هم مناسب باشه»

سوفی عروبلد کرد «همه‌ی پسرهای این دهکده صداشون ریره؟» سپس نا همان نگاه

